

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: هرمان پلویا
ترجمه و تلخیص: خ. طه‌وری
فرستنده: علی مشرف
۱۵ سپتمبر ۲۰۲۰

چنگ اندازی به اورواسیا- ۴

فصل چهارم

هیتلر و یا ستالین؟ نفر سوم خندان



«هدف عمومی و یا سیاسی این است که عزم و اراده امپراتوری‌های امریکا و انگلیس به روسیه تحمیل شود ... یک موفقیت سریع می‌تواند روس‌ها را مجبور کند تا حداقل برای مدت معینی گردن به تصمیمات ما نهند. البته ممکن هم هست که این‌طور نشود. در این مورد باید روس‌ها خود تصمیم بگیرند. اگر آن‌ها خواستار جنگ مطلق اند، مشکلی نیست، می‌توانند داشته باشند.» (چرچیل، عملیات غیرقابل تصور)

پس در واقع چرا به اصطلاح در لحظه آخر رابطه بین بریتانیا و المان به هم خورد؟ و چطور شد که از «فلم‌نامه‌ای»، که بنا بر آن قرار بود المان برای جامعه ارزشی غرب به اتحاد شوروی حمله کند، انحراف صورت گرفت؟

در حقیقت خبر پیمان عدم تجاوز بین امپراتوری نازی و اتحاد شوروی در سال ۱۹۳۹ خیری جنجالی بود. هواداران هیتلر و همین‌طور هواداران ستالین به شدت متعجب شدند. این یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای و رادیکال دستور کار بود. کورس جدید پیمان عدم تجاوز معرفی شد. در قراردادهای ۲۸ اگست ۱۹۳۹ شرکای جدید کشورهایی را که در بین آن دو قرار داشتند، به مناطق حفاظ امنیتی خود تقسیم کردند. فنلاند، استونی، لتونی و شرق پولند به اتحاد شوروی رسید و به عکس، لیتوانی و غرب پولند در اختیار رایش المان قرار گرفت. مضاف بر آن، وظیفه تبادل کالا و از جمله کالاهای تسلیحاتی نیز به مفاد دیگر این قرارداد اضافه شد.

چرا هیتلر جنگ را در سال ۱۹۳۹ آغاز کرد؟

این یک چرخش بسیار خطرناک در سیاست‌های دیکتاتور بزرگ بود. در واقع هیتلر قصد داشت جنگ را حداقل در سال ۱۹۴۰ و حداکثر ۱۹۴۵ آغاز کند. دستگاه نازی‌ها در سال ۱۹۳۹ هنوز آماده آن جنگ بزرگ نبود ولی دلیل این تغییر عقیده خیلی ساده بود: امپراتوری رایش خیلی ساده مفلس و ورشکسته شده بود. ریاست رایش‌بانک به مدیریت

آقای «هیالمار شاخت» در نامه‌ای به تاریخ ۷ جنوری ۱۹۳۹ پیشوا را از این واقعیت اسفناک مطلع ساخت. سال‌های طولانی بودجه تسلیحاتی به کمک رمزارز (ارز مجازی) به نام صندوق Mefo تأمین شده بود. تراز تجارت خارجی شدیداً منفعل، ذخیره طلا و ارزی کشور را مستهلک کرده بود و به نظر «شاخت» و هیأت رئیسه رایش‌بانک چاپ دایمی اسکناس بی‌پشتوانه و جدید ممکن نبود. همین‌طور تاراج ذخایر ارزی و طلای کشور تسخیر شده چکسلواکی و اتریش هم قادر نبود حفره‌های موجود را پر کند.

کوشش هیتلر برای دستبرد به بانک

در این شرایط هیتلر می‌توانست یا دست به خودکشی بزند و یا به یک بانک دستبرد بزند، که قرعه به نام بانک مرکزی پولند افتاد. برای غنیمت گرفتن طلای پولند ارزش داشت روی «همه چیز یا هیچ چیز» بازی کرد - حداقل این فکر هیتلر بود - و انگلیس‌ها را که قرارداد همیاری با پولند بسته بودند، به طور گزرا متعجب کرد. همه چیز این‌طور می‌نمود که بریتانیای کبیر این نقض جدید کلیه کنوانسیون‌ها را نیز بی‌هیچ نقد و انتقادی تحمل خواهد کرد، همان‌طور که در مورد نظامی‌سازی راین‌لاند، الحاق اتریش و یا تکه تکه کردن و نهایتاً بلعیدن کامل چکسلواکی رخ داد. در مورد آخر چکسلواکی ذخیره طلای خود را به ارزش ۲۶ میلیون دالر با دوراندیشی خردمندانه به بانک مرکزی انگلیس سپرده بود. ولی رئیس بانک مرکزی انگلیس «مونت‌اگیو نورمان» یکی از هواداران آتشین سیستم نازی‌ها بود، ذخیره‌های طلای چکسلواکی را به بهانه این‌که آلمان جانشین قانونی و حقوقی جمهوری چکسلواکی است، به آلمان تحویل داد.

همپیمانان هیتلر در واشنگتن و نیویورک

روز ۲۲ جولای ۱۹۴۲ چارلی چاپلین از بورلی هیلز در کالیفرنیا از طریق تلیفون سخنرانی تکان‌دهنده‌ای را در جمع عظیم تظاهرکنندگان ضدنازی در مدیسون اسکورپارک نیویورک ایراد کرد. او گفت ۲ میلیون سرباز انگلیسی بسیج شده و آماده اند علیه امپراتوری نازی‌ها وارد جنگ شوند. همین‌طور در چارچوب عملیات آهن‌ریا واحدهای آماده امریکائی هم در ایرلند شمالی مستقر شده‌اند... ولی باز هم هیچ اتفاقی نیفتاد. جبهه به اصطلاح دوم در غرب که می‌توانست فشار بر ارتش سرخ را به شدت کاهش دهد، گشوده نشد. چرا این کار صورت نگرفت؟ و چاپلین ادامه داد: «اگر روسیه قفقاز را از دست بدهد، برای متفقین فاجعه بسیار بزرگی خواهد بود. در آن‌صورت باید مواظب سیاست‌مدارانی باشیم که از مخفی‌گاه‌ها و سوراخ‌های خود بیرون خواهند خزید و به تسلی و تسکین مردم خواهند پرداخت و تمایل خواهند داشت با هیتلر پیروزمند صلح کنند و خواهند گفت: "بی معنی است که تعداد بیش‌تری از امریکائی‌ها را قربانی کنیم. ما می‌توانیم با هیتلر "به یک معامله خوب" برسیم."»

ایالات متحده آمریکا، بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی همپیمان جنگی نبودند

تصور می‌شود که امروز با رغبت تبلیغ می‌شود که گویا ایالات متحده آمریکا و بریتانیای کبیر از یک سو و اتحاد شوروی از سوی دیگر با وجود کلیه تفاوت‌ها در جهان‌بینی خود، همپیمانانی بودند که نسبت به یک دیگر منصفانه رفتار می‌کردند، کاملاً غلط است. تقریباً هیچ نوع هماهنگی در مورد عملکرد نظامی وجود نداشت. سوءظن متقابل از کلیه احساسات دیگر قوی‌تر بود. این وضعیت بعد از این‌که روزولت، چرچیل و ستالین برای اولین بار در سال ۱۹۴۳ در تهران حضوراً یک دیگر را ملاقات کردند، تغییری نیافت. و باز قدرت‌های غربی وعده دادند که بزودی به کمک اتحاد

شوروی که زیر فشار قرار داشت، خواهند شتافت و از طریق کانال مانس حمله خود را آغاز خواهند کرد، امری که فشار بر کرده ارتش سرخ را به طور پایدار و واقعی کاهش می‌بخشید. هر چند امریکائی‌ها از نظر مالی و مادی در چارچوب قانون وام و اجاره خود (Lend-lease-programm) به شوروی‌ها کمک کردند ولی هدف این بود که خلق‌های شرقی پیروزی بر فاشیسم را با جان خود بپردازند و غربی‌ها با خرید آمرزش‌نامه خود را از شرکت در کشتار در شرق دور نگاه داشته و از این طریق افراد خود را مستثنی کنند: «جهت‌گیری اصلی ما باید در این سو باشد که توان انسانی روسیه و چین را با تجهیزات لازم تأمین کنیم تا آن‌ها بتوانند بجنگند.» این برخورد ضدانسانی متعلق به آدمیرال «ارنست کینگ» فرمانده نیروی بحری امریکا در کنفرانس کازابلانکا در اوایل سال ۱۹۴۳ بود، که لب کلام را بیان کرد.

ولی، تفاوت‌های تاکتیکی بین بریتانیا و امریکا مبین تضادی بود که بسیار عمیق‌تر قرار داشت. چرچیل و مشاورانش هنوز در دوران استعمار زندگی می‌کردند. بخش‌هایی از کره زمین به عنوان ایالاتی در اختیار بریتانیا قرار گرفته بود که تنها وظیفه‌شان تحویل مواد خام رایگان به اربابان در لندن بود و از این‌رو مشکل اصلی چرچیل جنگ در اروپای مرکزی نبود، بلکه این‌که آیا هند می‌تواند به دست جاپان و یا المان نازی بیفتد و این‌که آیا بریتانیا خواهد توانست حوزه‌های نفتی خاورمیانه و نزدیک را حفظ کند.

نظم نوین جهانی برتن وود

در مقابل، اطرافیان رئیس‌جمهور ایالت متحده امریکا روزولت فرایافت کاملاً متفاوتی در مورد نظم جهانی در نظر داشتند. مستعمره‌ها باید منحل می‌شد و به کشورهای مستقل دولت - ملت تبدیل می‌گردید. شبکه جهانی عظیمی از سازمان‌های فراملیتی باید پتانسیل جنگ را از بین می‌برد، به این‌صورت که این سازمان‌ها نابرابری‌های اقتصادی و ارزی را از بین می‌بردند. بدین سان تجارت جهانی و جریان سرمایه در سطح جهان بلامانع راه خود را می‌گشود و در این حالت روزولت و اطرافیانش و بیش از همه وزیر دارائی او «هنری مورگن‌تاو» و معاونش «هاری دکستر وایت» تأکید داشتند که باید مراجع سیاسی این نظم جهانی را تعیین کند و نه کنسرن‌ها و بانک‌های خصوصی. کشورهایی که علیه نیروهای محور متحد شده بودند باید در این لحظه به عنوان ملل متحد هسته اصلی نظم نوین جهانی را تشکیل دهند. از این‌رو سازمان ملل متحد فعلی مستقیماً از بطن ائتلاف ضدهیتلری پدید آمد. در منطقه ایلاقی «برتون وود» در ایالت آرام نیوهمپشایر در جولای ۱۹۴۴ نمایندگان ۴۴ کشور عضو پیمان ضدهیتلری گرد هم آمدند و اساس بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را بنا گذاردند.

کودتا در کاخ سفید: ترومن، شاگرد مطیع

«هاری ترومن» هنگامی که در واشنگتن وارد کاخ سفید شد، فرد کاملاً ناشناخته‌ای بود. بی‌اطلاعی کامل او از مسایل اداری و سیاسی جهان او را آلت دست آن فراکسیون‌های مرموزی کرد که در بالا به آن اشاره شد: فراکسیون هواداران نازی و یا دوستان انگلیس و چرچیل و یا فراکسیون اپورتونیست‌های بی‌پرنسیپ که با هر کس که معامله خوبی وعده می‌داد، هم پیمان می‌شدند. وزیر امور خارجه شوروی مولوتف، اولین فردی بود که هنگام حضور در کاخ سفید باید نطق توهین‌آمیز ارباب جدید کاخ را تحمل کند، نطقی که تنها می‌توانست از سوی فردی که هیچ شناختی از رفتار معمول دیپلماسی در سیاست نداشت، ایراد شود. اربابان شورای روابط خارجی، ترومن را از نظر سیاسی خوب «تریبیت» کرده بودند.

بعد از کاپیتولاسیون المان فوراً جنگ علیه اتحاد شوروی

صرفاً همین امر که غرب اول منتظر شد تا معلوم شود کدام سو، هیتلر و یا ستالین، در جنگ پیروز می‌شود و آن‌هم با علم به این‌که جنگ و هرباخت و جلادان اس‌اس یک جنگ «معمولی» کشورگشایانه نبود، بلکه یک نسل‌کشی برنامه‌ریزی شده بود که علیه کلیه خلق‌های شوروی، علیه همه یهودیان و علیه همه پوندی‌ها صورت می‌گرفت، از نظر اخلاقی شنیع بود. و باز این‌هم کافی نبود: همین‌که المان بدون شرط و شروط سند کاپیتولاسیون را امضاء کرد، قرار شد که واحدهای و هرباخت و اس‌اس در کنار نیروهای امریکا و انگلیس فوراً علیه ارتش سرخ خسته و فرسوده به حرکت درآیند. باورکردنی نیست ولی حقیقت دارد. در بهار چرچیل از نیروی نظامی خود رسماً سؤال کرد: چگونه می‌توان پس از کاپیتولاسیون المان فوراً جنگ علیه اتحاد شوروی آغاز گردد؟ این تقاهم‌نامه با نام «عملیات غیرقابل تصور» روز ۲۲ ماه مه ۱۹۴۵ روی میز نخست‌وزیر بود.

جنرال «پتن» دیوانه و «زنزادگان» اس‌اسی او

فردی باید شهوت جنگی چرچیل را ترمز کرده باشد. احتمالاً واشنگتن اعمال نفوذ کرده بود. در هر حال روز ۲۳ مه ۱۹۴۵ اعضای دولت «دونیتز» به وسیله سربازان متفقین دستگیر شدند و از این طریق «رایش سوم» واقعاً از بین رفت، با این حال به صورت تک و توک برخی از جنرال‌های امریکائی نیز هم‌نظر چرچیل بودند. جنرال ناروال امریکائی «جورج پتن» فرماندار موقت ایالت بایرن بود. او در این مقام سپاه هشتم و هرباخت را که منحل شده بود مجدداً احیاء کرد و آن را در اختیار قطعه اس‌اس «گوتز فون برلینگن» قرار داد. پس از آن او با یک هلیوپتر در میان یک واحد اس‌اس که به خاطر او به صف شده بود، به زمین نشست. واحد نامبرده یک تنه و با صدای رسا سه بار «هایل هیتلر» گفت و آمادگی خود را برای شرکت در جنگ جدیدی علیه اتحاد شوروی اعلام کرد. «پتن» هم‌زمان جدید اس‌اس خود را با عنوان «یک باند بسیار منضبط از زنزادگان» مورد تشویق و تقدیر قرار داد. ولی واشنگتن نوک «پتن» را هم قیچی کرد.

بریتانیا از قالب جنگی خارج شد ولی در عوض ایالات متحده مجدداً وارد گردید و آن هم با یک سیاست کاربردی کاملاً نوین که عملیات غیرقابل تصور چرچیل در مقابل آن عهد بوقی و عقب‌مانده به نظر می‌رسید، زیرا ایالات متحده اکنون به سلاح اتمی دست یافته بود و این امر همه چیز را تغییر می‌داد. یک‌چنین سلاح معجزه‌آسایی که دارای توان مخرب تا آن لحظه ناشناخته‌ای بود باید اکنون شوروی را به زانو در می‌آورد. دو نمایش از قدرت سلاح جدید بر روی برون‌آخته زنده، تأثیر خود را گذارد. هنگامی که بمب اتمی هیروشیما روز ۸ اگست، یعنی ۶ روز پس از پایان کنفرانس پوتسدام قدرت هراس‌انگیز خویش را به نمایش گذاشت، بار دیگر معلوم شد که ترومن از طرف «مردان خردمند» سیاست خارجی گمراه شده بود. او اعلام کرد که این بمب وحشتناک فقط یک «پایگاه نظامی» را منهدم کرده است. هیروشیما و یک روز بعد ناکازاکی. تعداد بی‌شماری از مردمان بی‌گناه، حیوانات و نباتات در یک لحظه بخار شدند. مسأله این نبود که جنگ زودتر به پایان رسد. قیصر «هیروهیتو» کاپیتولاسیون بی قیدوشرط کشور خود را اعلام کرده بود. مسأله بیش‌تر سر این بود که دو بمب اتمی مختلف را روی برون‌آخته‌های زنده آزمایش نموده و قبل از هر چیز اتحاد شوروی را مرعوب کرد.

ولی خوشبختانه این رویا هم تحقق نیافت، زیرا هنگام تکامل و تولید بمب اتمی جدید در «لوس آلاموس» در صحرای نوادا در تیم تحقیقی فزیکدان المانی «کلاوس فوکس» هم همکاری می‌کرد. او هم پس از مرگش مستحق دریافت جایزه نوبل صلح است، زیرا «فوکس» دریافت که تنها می‌توان از وقوع جنگ سوم جهانی جلوگیری کرد مشروط بر این‌که

اتحاد شوروی نیز به بمب اتمی دست یابد و از این طریق «تعادل ترور» برقرار خواهد شد. از اینرو «فوکس» فرمول بمب اتمی را در اختیار شوروی‌ها نهاد که بدین سان در سال ۱۹۴۹ همین‌طور به چنین سلاح آماده‌استفاده‌ای دست یافتند.

برای مطالعه این اثر ارزنده به این نشانی مراجعه کنید:

<http://www.edalat.org/ketabkhaneh/ChangAndaziBeEuroAsia.pdf>